

تحلیل معنا در معنای زندگی

عبداله نصری*

چکیده

یکی از مباحث مهم در فلسفه‌های معاصر بحث از معنای زندگی است. فیلسوفان گذشته با پذیرش معنا برای زندگی از فلسفه و هدف آفرینش انسان سخن می‌گفتند. اما در دوران اخیر که برای بسیاری از انسان‌ها زندگی ارزش خود را از دست داد این پرسش مطرح شد که معنای زندگی چیست. هرچند رز آغاز این پرسش برای فیلسوفان قاره‌ای مطرح شد اما امروزه فیلسوفان تحلیلی دربارہ آن پرداخته‌اند آنچه در تحلیل پرسش از معنای زندگی اهمیت بسیار دارد تحلیل خود معنا است در تفسیر معنا سه دیدگاه قابل ذکر است:

۱. هدف زندگی، ۲. کارکرد زندگی، ۳. ارزش زندگی.

در این مقاله با تبیین دیدگاه‌های مختلف بر این نکته تأکید شده که مراد از این پرسش که آیا زندگی معنا دارد این است که آیا زندگی انسان ارزش استمرار را دارد یا نه. به دنبال تحلیل پرسش از معنا این بحث مطرح می‌شود که آیا زندگی فی‌نفسه معنا دار است یا باید به آن معنا داد در بحث از معنا دهی زندگی برخی نظریه‌ای با عنوان نظام موزائیکی زندگی را مطرح کرده‌اند که در این مقاله به تحلیل آن پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: زندگی، معنا، ارزش، هدف، کشف، جعل.

* استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی.

مقدمه

بحث از معنای زندگی همواره برای بشر مطرح بوده است. البته نحوه پاسخ گویی به این پرسش در گذشته و حال بسیار متفاوت است. به گفته علامه جعفری برای گذشتگان حیات امری باشکوه و باعظمت تلقی می شد، اما امروزه به علت شناخت برخی از اسرار طبیعت گروهی به غلط گمان کرده اند که "هستی دارای آن ابهت و عظمت نیست، لذا سؤال مزبور با اینکه جدی است، سبکتر و بی اهمیت تر مطرح می گردد و متقابلاً پاسخ هایی که به آن داده می شود، عامیانه تر است و از دیدگاه محدودتری ناشی می شود" (جعفری، ۱۳۵۲، ج ۷، ص ۵۲۶ / جعفری، ۱۳۷۹، ص ۱۱). در دوران جدید برخی از اندیشمندان مانند کامو هرچند زندگی را بی معنا دانسته اند، اما اصل طرح پرسش از معنای زندگی یک پرسش بینادین فلسفی است. «اینکه زمین به دور خورشید می گردد یا بر عکس آنقدر اهمیت ندارد که بحث از ارزش و مفهوم زندگی» (کامو، ۱۳۹۳، ص ۲۰). در بحث از معنای زندگی آنچه اهمیت بسزایی دارد، این پرسش است که مراد از معنا چیست تا بحث از معنا یا بی معنایی زندگی مورد بررسی قرار بگیرد.

۱. تحلیل معنا

معنای زندگی چیست؟ برخی از فیلسوفان تحلیلی معتقدند که پرسش از معنای زندگی، یک پرسش بی معناست، زیرا طرح این پرسش نمایانگر یک اشتباه مقولی است. اشتباه از اینجا ناشی می شود که کلمه یا به و اصطلاح معنا در بحث از امور زبانی مانند گفتار و نوشتار یا علامت ها و نماد های فیزیکی و فرهنگی چون علائم رانندگی و آداب و رسوم رفتار خاص مطرح می شود. مانند خم شدن در برابر دیگری که نشانه تواضع است. و از آنجا که ماهیت زندگی نه زبانی است تا بتوان از معنای آن سخن گفت و نه نماد و سمبل چیزی تا واجد معنا باشد، لذا پرسش از آن یک پرسش مقولی و خطاست.

برخی در پاسخ به این اشکال گفته اند که زندگی هویت زبانی ندارد، اما حوادث و رویداد هایی که آن را می سازند، قابلیت باز گو شدن را دارند و لذا می توانند هویت زبانی پیدا کنند. البته این پاسخ درست نیست، چرا که در بحث از معنای زندگی به بحث درباره

ماهیت خود زندگی پرداخته می شود. نه بازگویی حوادث و رخدادهایی که در آن اتفاق می افتد و یا آن را می سازد. پاسخ درست این است که نباید معنای معنا را تا این حد محدود کرد که با این گونه مشکلات مواجه شد. اصطلاح معنا خود دارای معنای وسیعی است که در بحث از معنای زندگی باید بررسی کرد که مراد از آن چیست؟ (بیات، ۱۳۹۰، ص ۳-۴۲). در اینجا به برخی از دیدگاه ها اشاره می کنیم:

۲. دیدگاه ایر

ای. جی. آیر ادعا می کند که فلسفه پاسخ گوی برخی سوالات نیست؟ این پرسش ها از نظر وی پاسخ ناپذیرند. با این همه آیر سعی می کند تا به تحلیل این پرسش بپردازد. ولی این پرسش را به این صورت مطرح می کند که چگونه امکان دارد که زندگی معنا یا هدفی داشته باشد. از نظر وی اینکه انسان هدفی داشته باشد به این معناست که وقتی انسان در شرایط و وضعیت معینی قرار گرفت بخواهد موقعیت دیگری را به وجود آورد که آن را مطلوب می داند.

البته آیر این سوال را مطرح می کند که چگونه ممکن است، زندگی به طور کلی، هدف یا معنایی داشته باشد؟ از نظر وی شاید در ابتدا بتوان به این پرسش پاسخ داد که موجودات به سمت غایت خاصی حرکت می کنند. در این صورت است که معنای زندگی با هدف هستی مشخص می شود. از نظر وی دلیلی برای این مطلب در فلسفه وجود ندارد. به زعم وی دلیلی وجود ندارد که اثبات کند موجودات زنده به سوی غایتی خاص حرکت می کنند، حتی اگر هم غایتی برای موجودات زنده بتوان تصور کرد، این غایت پاسخ این پرسش نیست که معنا و هدف زندگی چیست؟ (کی نیلسن، ۱۳۹۰، ص ۵-۱۴).

از نظر آیر سوالاتی مانند اینکه چگونه باید زندگی کرد؟ معنای زندگی چیست؟ پاسخ ندارد، زیرا برای آنها هیچ استدلالی وجود ندارد و امور ارزشی قابل اثبات نیستند. هیچ دلیلی برای اثبات یک قضاوت ارزشی نسبت به قضاوت ارزشی دیگر وجود ندارد. از نظر وی قضاوت ها و داوری های اخلاقی جنبه فردی و خصوصی دارند.

۳. نیلسن و معنای زندگی

کی نیلسن که در مقام پاسخ‌گویی به آیر برآمده با استفاده از روش تحلیلی در فلسفه زبانی، به بحث از دو واژه معنا و زندگی می‌پردازد. از نظر وی باید کاربرد این دو واژه را در «عبارت معنای زندگی چیست؟» مورد بررسی قرار داد. کاربرد واژه «معنا» با کاربرد آن در جملات دیگر فرق دارد. مانند علم چیست؟ خیر چیست؟ از نظر وی در بحث معنای زندگی ما در جستجوی کشف خواص مشترک همه ی موجودات زنده نیستیم. معنای سوال ما از این قبیل است: آیا زندگی توالی یک سلسله حوادث بی ربط است تا آنکه مرگ به سراغ انسان بیاید و طومار زندگی اش در هم پیچیده شود یا این که می‌توان برای حوادثی که در طول زندگی انسان اتفاق می‌افتد یک مقصد و غرض کلی کشف کرد.

گاهی کاربرد سؤال معنای زندگی چیست عبارت است از اهدافی برای زندگی که می‌توان برای آنها ارزش قائل شد. به بیان دیگر اهداف ارزشمندی که انسان باید در زندگی به دنبال آنها باشد. گاهی هم مراد این است که آیا اصلاً زندگی انسان دارای هدف است یا نیست؟

از نظر نیلسن پرسش از معنا یا هدف زندگی بیش از اندازه مبهم است و با طرح این پرسش ما به دنبال توصیف واقعیات نیستیم، بلکه به دنبال توجیه آن هستیم. ما با طرح این پرسش به دنبال توجیهی برای هستی خود هستیم و اینکه زندگی و مرگ انسان چگونه باید باشد. به بیان دیگر پرسش از معنای زندگی شامل این پرسش است که ما چگونه باید زندگی کنیم و آیا یک نوع خاص از زندگی ارزش بیشتری از نوع دیگر دارد یا نه؟ این پرسش جنبه ارزشی دارد، نه توصیف محض.

نیلسن در این امر که این پرسش جنبه ارزشی دارد با آیر موافق است، اما با این نظر او مخالف است که در مورد مسائل ارزشی نمی‌توان استدلال کرد. به زعم وی اصولی وجود دارند که براساس آنها می‌توان به ارزش گذاری اعمال خود پرداخت و حتی به داوری در باب آنها پرداخت. از نظر نیلسون سوال معنای زندگی چیست؟ مربوط به معمای هستی

انسان است. و اینکه آیا زندگی ارزش ادامه دادن را دارد یا ندارد و اگر دارد پس چگونه باید زندگی کرد:

«پرسش معنای زندگی چیست؟ در واقع پرسشی ادرباره رفتار انسان است. در واقع این پرسش معادل است با: ما به دنبال چه چیزی باید باشیم؟ و یا آیا اهدافی که واقعا ارزشمند باشند وجود دارند؟ و در صورت وجود چه اهدافی؟» (همان، ص ۹۴).

۴. تعریف متز

تدئوس متز Thaddeus Metz می‌گوید که پرسش از معنا زندگی فاقد تعریف دقیق و روشن است، زیرا طرح این پرسش «فراتر از حد توان بشر است و جستجوی عقلانی را بر نمی‌تابد.» (متز، ۱۳۸۲، ص ۱۵).

از نظر متز کسانی که معتقدند سخن گفتن از معنای زندگی بی‌معناست، دو دلیل ارائه داده‌اند:

۱. اموری معنا دارند که نماد باشند و از آنجا که زندگی نمی‌تواند نماد باشد، لذا از جمله امور فاقد معناست. برخی مانند گیورث Gewirth تلاش می‌کنند تا نشان دهند که زندگی می‌تواند نوعی نماد باشد (Gewirth, 1998, p.184). بسیاری از فیلسوفان تحلیلی مخالف این نظرنند، زیرا دلیلی وجود ندارد که اثبات کند همه معانی مربوط به واژه معنای مربوط نماد هاست. برخی حیات معنا دار را به «وجود مهم» و «حیات با اهمیت» تعریف کرده‌اند که اشاره به چیزی نمادین ندارد.

۲. طرفداران پوزیتویسم منطقی ملاک معناداری را گزاره‌هایی می‌دانند که از نظر تجربی قابل اثبات باشند، و چون گزاره‌های مرتبط به زندگی فاقد این ویژگی است، لذا دارای معنا نیست.

برخی برای رد نظریه فوق معتقدند که می‌توان گزاره مربوط به معنای زندگی را به نحوی بیان کرد که تحقیق پذیر باشد. برای مثال وقتی گفته می‌شود که زندگی معنا دار است مراد آن است که شخص با نیل به اهداف خود احساس رضایت می‌کند، یا اینکه برای نیل به اهداف خود درست عمل کرده است.

برخی از فیلسوفان هم معنا را معادل با غایت و هدف گرفته اند. مترز این نظر را به دو دلیل رد می کند:

الف) این نظریه بیشتر به موهبتی بودن معنای زندگی سازگار است (= نظریه کشف معنا) تا انتخابی بودن آن (= نظریه جعل معنا) برای مثال اگر کسی نیل به هدف زندگی خود را بر «داشتن اسلاف خاص یا یکی از مردم برگزیده خدا بودن و داشتن شرایطی بداند که در آن سعادت و خوشی متناسب با فضیلت است.» از آنجا که این امور توسط خود شخص حاصل (یا جعل) نمی شوند، لذا خود فرد در معنا داری به زندگی نقشی ندارد.

ب) مفهوم غایت، یک مفهوم عام و گسترده است و اگر مترادف با معنای زندگی قرار گیرد، از سایر مقوله های هنجاری تفکیک نخواهد شد «برای نمونه عمل ثواب کمتر از معنای زندگی، متضمن جستجوی غایت شایسته‌ی انتخاب نیست» (مترز، ۱۳۸۲، ص ۵۰).

با استفاده از اصطلاح متشابه خانوادگی ویتگنشتاین، معنای زندگی را می توان از سنخ آن دانست. مترز نظر خود را این چنین بیان می کند: «معتقدم که یک نظریه را در صورتی می توان مربوط به معنای زندگی دانست که به پرسش هایی از این دست پاسخ دهد که، یک فاعل افزودن برتحصیل خوشبختی و انجام وظایف باید برای چه چیزی تقلا کند؟ کدام جنبه های حیات آدمی سزاوار تحصیل یا حرمت زیاد هستند؟ از چه جهت موجود عاقل باید به ارزش در ورای خود حیوانی، ملحق و مربوط شود؟» (همان، ص ۵۱).

نظر مترز از چند جهت قابل نقد است:

اولا مترز با این پیش فرض به سراغ معنای زندگی می رود که نظریه موهبتی بود یا به عبارت دقیق تر نظریه کشف معنای زندگی را کنار می گذارد و نظر جعل معنای زندگی یا به عبارت او انتخابی بودن را می پذیرد. و در اینجا این پرسش مطرح می شود که دلیل این امر چیست؟ به بیان دیگر پیش فرض های او برای پذیرش یک نظریه جعل و نفی نظریه کشف چیست؟

ثانیا اگر کسی معتقد به نظریه کشف معنای زندگی یا موهبتی بودن زندگی باشد، یعنی این نظریه که هدف و معنای زندگی را خدا یقین می کند نه خود انسان. این امر نافی نقش

انسان در زندگی نیست، زیرا نیل به هدف الهی نیز بدون عمل اختیاری و انتخاب های خود انسان امکان ناپذیر است.

ثالثاً مفهوم غایت زندگی را با مصادیق آن نباید اشتباه گرفت. و چون مفهوم آن عام است مصادیق آن کثیر می باشد. اینکه انسان چه چیزی را غایت زندگی خود در نظر بگیرد، بستگی به دیدگاه های اشخاص و یا مکاتب فکری مختلف دارد و نباید انتظار داشت که همه ی افراد یک هدف و غایت خاص را برای زندگی خود انتخاب کند و به مدد آن به زندگی خود معنا بخشند.

رابعا مشکل متزمانند بسیاری از فیلسوفان دیگر این است که میان تعریف معنای زندگی و عوامل موثر در معنا دهی به آن خلط می کنند. اینکه مشخصات یک زندگی معنا دار چیست و چه عواملی موجب معنا داری آن می شود فرع بر تعریف مشخص از معنای زندگی است.

۵. دیدگاه کاتینگم

وی در بحث از معنا داری چنین می گوید: «مقصود و مراد ما از پرسش درباره معنای زندگی چیست؟ به نظر می رسد تا حدودی مقصود از طرح این پرسش مهم رابطه ما با سایر موجودات است: اینکه ما، کی هستیم و چگونه به اینجا آمده ایم؟» (کاتینگهام، ۱۳۹۲، ص ۹۴). از نظر وی هرچند ما جزئی از جهان هستیم، اما مانند سنگریزه نیستیم که جزئی از یک تپه است. ما در عین حال که از جهان هستیم، ممکن است با آن بیگانه باشیم. در این بحث ما به دنبال این هستیم که احساس ما از خودمان و ارزش انسانی مان چه معنایی می دهد (همان، ۱۱۲). از نظر کاتینگم پرسش مربوط به معنای زندگی به راز و رمز هستی ارتباط دارد و علم از عهده این امر بر نمی آید. وی به این گفته ویتگنشتاین استناد می کند: ما احساس می کنیم که حتی هنگامی که به همه پرسش های ممکن دانش پاسخ داده شده باشد، باز هم مسئله های زندگی ما همچنان دست نخورده باقی می ماند (ویتگنشتاین، ۱۳۷۱، ص ۱۱۵).

از نظر وی معنای زندگی به راز و رمز هستی ارتباط دارد و علم از عهده این امر بر نمی آید. حتی وی به آراء برخی فیلسوفان مانند دکارت و هیوم اشاره می کند که بی توجهی

به غایت را سر لوحه تفکر خود قرار داده اند. از نظر کاتینگم، علم هر قدر گسترش پیدا کند از عهده بحث درباره غایت بر نخواهد آمد. وی لازمه معنا داری زندگی را توجه به ارزشها می داند، زیرا «سخن گفتن از معنای زندگی، ناگزیر سخنی ارزشی است. وقتی زندگی با فعالیت را معنادار می دانیم، روشن است که آن را پسندیده شمرده و به دیگران توصیه می کنیم» (کاتینگم، ۱۳۹۲، ص ۱۲۱).

۶. سه تفسیر از معنا

در بحث از تعریف معنا در ترکیب معنای زندگی، سه تفسیر ارائه شد است:

۱. معنا = هدف زندگی

۲. معنا = فایده و کارکرد زندگی

۳. معنا = ارزش زندگی

۶-۱. هدف زندگی

پل ادواردز معتقد است باید میان هدف «برای زندگی» هر فرد انسانی و هدف «در زندگی» هر فرد تفکیک قائل شد (Edwards, 1967, p.412). به باور او هدف برای زندگی توسط خداوند تعیین می شود که بر زندگی همه افراد انسانی اشراف دارد؛ زیرا خداوند می تواند برای کل زندگی انسان ها هدف یا اهدافی را در نظر گرفت. در غیر این صورت می توان از هدف در زندگی سخن گفت. در نقد نظر پل ادواردز باید گفت که هر فرد انسانی نیز می تواند برای زندگی خود هدفی را در نظر بگیرد و این امر به خداوند اختصاص ندارد. مگر آنکه به دنبال هدف از فعل خداوند در آفرینش انسان باشیم. به بیان دیگر به دنبال هدف نهایی از خلقت انسان باشیم که در این صورت باید از هدفی سوال کرد که خداوند برای آفرینش و زندگی انسان در نظر گرفته است.

۶-۲. کارکرد زندگی

برخی از اندیشمندان کارکرد را همان هدف دانسته اند و لذا به طرح جداگانه آن پرداخته اند. مراد از کارکرد نقشی است که هر فرد در تحقق هدف یا اهداف خود در زندگی ایفا می کنند.

۳-۶. معنا یا ارزش زندگی

برخی از پژوهشگران واژه معنا را در ترکیب معنای زندگی معادل با ارزش گرفته اند. از نظر آنها برخی امور برای انسان ها ارزشمند هستند. مانند اشخاص، اشیاء مقدس، طبیعت، آثار هنری، سنت ها و فرهنگ ها. انسان ها می کوشند تا در پرتو یک سلسله امور ارزش مند به زندگی خود معنا ببخشند. پرستش خداوند، احترام به معلم، مراقبت از والدین، عشق به همسر و فرزند، تولید آثار هنری و فکری از جمله اموری هستند که افراد انسانی به وسیله آنها به زندگی خود معنا می بخشند. در واقع هر آنچه به زندگی ارزش ببخشد، زندگی را معنا می بخشد. این پژوهش گران قبل از آن که معنای زندگی را مشخص کنند به عوامل موثر در معنا بخشی به زندگی پرداخته اند. یکی از محققان با توجه به آراء فیلسوفان تحلیلی چند معنا را برای ارزش ذکر کرده است:

۱. ارزش مبنایی: ارزشی که هر فرد با تکیه بر آن بتواند «درباره خوبی یا بدی مورد دیگر زندگی خویش تصمیم بگیرد». بدون توجه به ارزش مبنایی، زندگی فلسفه وجودی خود را از دست خواهد داد:

طبق این معنا از ارزش، پرسش از معنای زندگی، بدین معناست که آیا در این جهان چنین ارزشی وجود دارد تا به زندگی انسان ها معنا دهد و اگر وجود دارد چیست؟ فنای فی الله، کسب رضای خداوند، خدمت به انسان ها، آرامش درونی، هنجارهای اخلاقی یا ارزش های مناسب یا یک زندگی معنادار از زمره مواردی است که نقش ارزش مبنایی در زندگی بسیاری از انسان ها را ایفا می کند (بیات، ۱۳۹۰، ص ۹-۵۸).

۲. نوع کیفیت در زندگی: اموری است که اگر در زندگی هر فرد تحقق یابد به زندگی وی ارزش می بخشد.

پرسش از معنای زندگی بدین معناست که چه کیفیتی در زندگی می تواند زندگی هر فرد انسانی را معنادار کند. انکار و نفی ارزش در زندگی به این معنا از ارزش، ادعای اصلی پوچ گرایی ارزش شناختی است که معتقد است که

هیچ چیز با ارزشی وجود ندارد که بتواند به زندگی هر فرد انسانی ارزش دهد
(همان، ۵۹).

اینکه چه اموری به زندگی معنا می بخشند فرع بر معنای زندگی است. در ابتدا باید مراد خود از معناداری و یا معنای زندگی را مشخص کرد سپس به اموری پرداخت که زندگی را معنادار می سازد. مولف در عبارات فوق در تعریف معنای زندگی دچار خطا شده است، چرا که در تعریف معنای زندگی به جای آنکه به تعریف آن پردازد، از اموری سخن می گوید که زندگی را معنادار می سازد: «پرسش از معنای زندگی به این معناست که به چه کیفیتی در زندگی می تواند زندگی هر فرد انسانی را معنادار کند».

۳. معیار انتخاب درست و نادرست: چهار مفهوم خوب و درست و بد و نادرست، از مباحث فلسفه اخلاق است. فیلسوفان اخلاق در صدد پاسخ گویی به این پرسش هستند که معیار تفکیک خوب از بد و درست از نادرست چیست؟ طبق این معنا از ارزش پرسش از معنای زندگی این خواهد بود که آیا معیاری وجود دارد که به مدد آن بتوان خوب ترین خوب ها را انتخاب کرد و به زندگی خویش معنا داد (همان، ص ۶۰).

در اینجا نیز پرسش از معنای زندگی به اموری ارجاع داده می شود که زندگی را معنادار می سازد.

۴. هویت ارزش شناختی: مراد اموری است که هر فرد تمایل دارد که با آن شناخته شود. این معنا از ارزش، سمت و سوی آرمانی هر زندگی فرد را تعیین می کند. هر فرد با دستیابی به آن به زندگی خود معنا خواهد بخشید. طبق این معنا از ارزش معنای زندگی این خواهد بود: «آیا ارزشی وجود دارد که بتواند به هویت هر فرد انسانی شکل دهد و با عمل بدان بتوان به زندگی معنا داد. اگر وجود دارد چیست» (همان).

در اینجا بحث از عامل یا عواملی است که به زندگی معنا می دهد و این مطلب غیر از آن است که مراد از معنای زندگی چیست؟

۷. ارزش‌مندی زندگی

مصطفی ملکیان معنای زندگی را به عنوان هدف زندگی فرد در نظر می‌گیرد و اینکه انسان با مجموع عمر و نیروهای خود چه بکند؛ «زیرا ظاهراً زندگی چیزی جز علم علاوه نیرو نیست. ما در واقع عمری در اختیار داریم و نیروهایی» (ملکیان، ۱۳۸۵، ص ۲۲۲). این نیروها تحریکی و ادراکی است. به بیان دیگر معنای زندگی عبارت است از اینکه انسان در طول عمر خود با مجموعه نیروهای ادراکی و تحریکی بالقوه و بالفعل که دارد چه بکند؟ از آن چگونه استفاده کند. در یک جا ملکیان معناداری زندگی را به معنای ارزشمندی زندگی می‌داند. چنان که می‌گوید:

مراد از ارزشمندی زندگی که یکی از معانی «معناداری زندگی» است. این است که زندگی کردن کاری است که می‌صرفد و مقصود از به صرفه بودن زندگی نیزاین است که، روی هم رفته، سود زندگی بیش از هزینه های آن است، و مثلاً مجموعه لذاتی که در زندگی عائدمان می‌شود، بیش از مجموع درد و رنج هایی است که می‌کوشیم و می‌بریم؟ در مقام جوابگویی به این سوال است که بعضی از فیلسوفان و الهی‌دانان بر این رفته اند که اگر خدا وجود داشته باشد و یا زندگی پس از مرگ در کار باشد جوابی مثبت است و الا جواب منفی است، یعنی شرط لازم به صرفه بودن زندگی این است که خدا و یا زندگی پس از مرگ وجود داشته باشد (سوزان وولف، ۱۳۸۲، ص ۲۰).

در تحلیل عبارت فوق به چند نکته باید توجه داشت.

۱. اگر مراد از به صرفه بودن زندگی را این بدانیم که سود آن بیش از هزینه های آن باشد، و مراد از سود زندگی مجموع لذایذ و هزینه های آن مجموع درد و رنج ها، با توجه به اینکه لذت و رنج انواع گوناگونی دارد، کدام نوع لذت و درد و رنج ملاک سود و زیان زندگی است؟
۲. آیا هدفدار یا بی هدف دانستن حیات در تحلیل سود و زیان آن نقشی ندارد؟ آیا بی هدف دانستن حیات خود منشاء بسیاری از درد و رنج ها نیست؟ فیلسوفان

و الهی‌دانان بر مبنای تفسیری که از حیات و هدفداری آن دارند، اعتقاد به خداوند و زندگی پس از مرگ را لازمه معناداری زندگی دانسته‌اند.

۳. آیا بدون اعتقاد به خدا و معاد، معناداری زندگی توجیه منطقی دارد؟ و آیا این اعتقاد در انتخاب نوع زندگی نقش دارد یا نه؟ آیا در بحث از معنادهی به زندگی نباید این پرسش را مطرح کرد که کدام زندگی یا چه نوع زندگی؟

از نظر ملکیان اگر «معنای زندگی» را هدف در نظر بگیریم که خود فرد برای خودش تعیین می‌کند یا به تعبیر انسان هدف خود بنیاد من در این صورت «به مبانی و مبادی مابعدالطبیعی یا فلسفی کمتری تکیه می‌زند. زیرا خیلی کاری به این موضوع ندارد که این زندگی سازنده‌ای داشته است یا نه، برای چه هدفی ساخته شده است و اصلاً هدفی داشته است. کاری هم به این ندارد که زندگی جزئی از یک کل بزرگتر است یا نه، و در آن کل بزرگتر چه نقشی را ایفا می‌کند (ملکیان، ۱۳۸۵، ص ۲۲۲-۲۲۱). ممکن است فردی نخواهد بداند که این عالم سازنده‌ای دارد یا نه؟ آیا زندگی وی جزئی از یک کل است یا نه؟ آیا سازنده عالم از آفرینش وی هدفی داشته است یا نه؟ اما پاسخگویی به این سوالات در زندگی فرد نقش به‌سزایی خواهد داشت. آیا کسی که به هدف خود بنیاد خود در زندگی تاکید می‌کند در ابتدا پاسخ منفی به این سوالات نداده است؟ در نقطه مقابل وی کسی قرار دارد که می‌گوید که هدف نهایی من در زندگی باید همان هدفی باشد که مبدا هستی برای آفرینش و حیات من در نظر گرفته است. آیا این دو نوع تفکر، تصویرهای مختلفی از نوع زندگی ارائه نمی‌دهد؟ اینکه انسان عمر و مجموع قوا و نیروهای ادراکی و تحریکی خود را چگونه به کار گیرد، از مبادی و مبانی مابعدالطبیعی وی سرچشمه می‌گیرد. در ابتدا باید ارزش حیات یا عمر و مجموع قوا و نیروهای آن برای انسان مشخص شود تا سپس برای نحوه بهره‌گیری از آنها دست به انتخاب بزند.

۸. معنای زندگی و ارزش زیستن

در پاسخ به این پرسش که معنای زندگی چیست، برخی از اندیشمندان آن را به این پرسش ارجاع داده اند که چه چیزی زندگی را معنادار می سازد؟ در حالی که اینها دو پرسش هستند، نه یک پرسش.

پاسخ نارنده ی این اثر این است که مراد از این پرسش که عنای زندگی چیست این است که آیا زندگی ارزش زیستن را دارد یا نه؟ به بیان دیگر آیا زندگی ارزش آن را دارد که به آن ادامه بدهیم یا نه؟ وقتی می گوییم آیا زندگی انسان معنا دارد مراد آن است که آیا زندگی یا حیات انسان ارزش استمرار دارد یا ندارد؟ به بیان دقیق تر آیا به وجود آمدن انسان یعنی حیات او کار لغوی بوده است که ارزش بقا و استمرار را ندارد؟ و چه بهتر که حیات آدمی زودتر به پایان برسد یا پیدایش حیات لغو نبوده و ارزش استمرار را دارد. این که ما کدام یک از این دو پاسخ را بپذیریم ریشه در تفسیری دارد که از انسان و حیات او ارائه می دهیم. بدون شک حیات انسان چیزی نیست که خود وی به خودش اعطا کرده باشد. یعنی اراده انسان در به وجود آمدن وی هیچ گونه دخالتی نداشته است. حال این پرسش مطرح می شود که منشاء و عامل ایجاد حیات انسان چیست؟ در اینجا است که نزاع ماده انگاران (ماتریالیستی ها) و خدا باوران مطرح می شود. ماده انگاران معتقدند که حیات انسان براساس یک سلسله فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی در عالم طبیعت تحقق پیدا کرده است. بر اثر یک سلسله تحولات که در طبیعت رخ داده موجودات گوناگون پیدا شده اند که یکی از آنها انسان است. خواه پیدایش انسان را حاصل تحول از انواع دیگر موجودات بدانیم و یا برای او عامل پیدایش مستقلی قائل شویم. در هر دو حالت با موجودی مواجه هستیم که هیچ طرح و نقشی برای آفرینش او در کار نبوده است. در مقابل خدا باوران معتقدند که جهان هستی دارای مبدئی با شعور است و این مبدا باشعور، موجودات گوناگونی را آفریده که انسان یکی از آنهاست. در آفرینش وی نیز طرح و تدبیر الهی در کار نبوده و این موجود برای نیل به هدف خاصی آفریده شده است.

با این تحلیل بدون بحث از آفرینش حیات انسان، نمی توان از معنای زندگی سخن دقیق گفت. زیستن و زندگی انسان فرع بر تفسیر حیات اوست.

در اینجا پرسش دیگری روی می نماید. آیا حیات به معنای زندگی است؟ در مورد همه ی موجودات زنده می گوئیم حیات دارند، اما نمی گوئیم زندگی می کنند. چرا؟ آیا به جهت تلاش انسان برای استمرار حیات است؟ مسلماً نه! چرا که ریشه تلاش انسان برای بقا، حب ذات است. و این حب ذات، مختص به انسان است. عموم موجودات زنده نیز دارای حب ذات هستند و برای بقای خود تلاش می کنند و از این رو در مواجهه با هر خطری که حیات آنها را تهدید کند به دفاع از خود می پردازند و برای بقای حیات خود تلاش می کنند. پس حیات انسان چه ویژگی با ویژگی هایی دارد که بحث از زندگی کردن را به وی نسبت می دهیم. در یک جمله می توان گفت که نحوه زیستن انسان با موجودات دیگر متفاوت است. اما اینکه چرا نحوه زیستن انسان با موجودات دیگر فرق دارد، ریشه آن را باید در ساختار وجودی انسان جستجو کرد که بحث از آن مربوط به انسان شناسی است. با این بیان زندگی انسان به معنای حیات و نحوه زیستن است. این نحوه زیستن هم عبارت است از مجموعه اعمال و رفتارها، حالات و روحيات، و حوادث گوناگونی که در طول عمر برای وی اتفاق می افتد. همان گونه که اعمال و افعال ما به اختیاری، اضطراری، اکراهی و جبری تقسیم می شود. در پیدایش برخی حالات و رفتار و رویدادها و حوادث گوناگون، گاه اراده و اختیار انسان نقش دارد و گاه ندارد. در واقع همواره نحوه زیستن انسان را اختیار او یقین نمی کند، بلکه یک سلسله عوامل خارج از اختیار وی نیز در آن نقش دارند. برخی از عوامل فیزیولوژیکی و روانی که جنبه ارثی و ژنتیکی دارد، در نحوه زیستن انسان موثراند. اما آنچه در بحث از معناداری زندگی انسان مورد نظر است، آن امور اختیاری که در نحوه زیستن انسان نقش دارد.

۹. کشف معنا یا جعل معنا

پس از آن که پذیرفتیم زندگی معنادار است، یعنی ارزش زیستن و استمرار را دارد، این پرسش مطرح می شود که چه چیزی به زندگی معنا می دهد. به بیان دیگر چه چیزی انگیزه می شود تا انسان به نحوه زیستن و استمرار آن بها دهد. آدمی موجودی است که فقط استمرار حیات برای او مهم نیست، بلکه نحوه زیستن هم برای او از اهمیت بسزایی

برخوردار است. برای انسان، نحوه زیستن آنچنان مهم است که گاه ضرورت و یا عدم ضرورت استمرار حیات را برای او توجیه می کند.

در باب نحوه زیستن نیز این پرسش مطرح است که هدف نهایی زندگی خود را چه بدانیم تا براساس آن نحوه زیستن خود را معین کنیم.

در پاسخ این سوال که هدف حیات و زندگی چیست، انسان الهی و غیر الهی دو پاسخ جدای از یکدیگر می دهند. پاسخ یک انسان الهی این است که هدف زندگی باید مطابق با هدف آفرینش و خلقت باشد. به بیان دیگر آدمی باید هدفی را برای زندگی خود در نظر بگیرد که خداوند از خلقت او منظور داشته است. (نظریه کشف معنا). اما انسان مادی معتقد است که هر کس باید خود تصمیم بگیرد که چه هدفی را برای زندگی خویش در نظر بگیرد. از آنجا که حیات و آفرینش اول بی هدف است، خودش باید برای زندگی اش هدفی را در نظر بگیرد. (نظریه جعل معنا).

در بحث های گذشته اشاره کردیم که برخی معنای زندگی را همان هدف زندگی دانسته اند و برخی ارزش زندگی میان این دو نظریه، رابطه منطقی وجود دارد. اگر مراد از ارزش زندگی، این باشد که آیا زندگی ارزش استمرار را دارد یا نه؟ باید به این پرسش پاسخ داد که هدف زیستن چیست؟ در اینجا است که تفسیر الهی و مادی از حیات مطرح می شود که به دنبال آن پرسش های دیگری مطرح می شود که در بحث های گذشته به آن اشاره کردیم.

اگر مراد از ارزش زندگی این باشد که چه ارزش هایی باید بر زندگی حاکم باشد تا نحوه زیستن ما را مشخص کند، بدون شک پاسخ به این پرسش فرع بر آن است که هدف زندگی را چه بدانیم؟ در واقع هدف زندگی و ریشه و اساس نحوه زیستن و انتخاب ارزش های حاکم بر زندگی است.

۱۰. نظام موزاییکی زندگی

در تحلیل دو نظریه کشف معنا و جعل معنا، برخی مانند مصطفی ملکیان به دلایلی نظریه جعل معنا را قابل پذیرش می دانند، نه کشف معنا را. از نظر وی نظریه کشف، زندگی را دارای یک نظام طولی می داند، اما نظریه جعل، آن را غیر طولی و موزاییکوار میدانند.

در نظام طولی، هر کاری که انسان در زندگی انجام می دهد، برای رسیدن به هدفی است و آن هدف نیز به عنوان وسیله ای برای هدف دیگری مطرح می شود. در واقع زندگی انسان مانند نردبان است که انجام هر کاری، در حکم پله ای است که باید از آن بالا رفت تا به پله بعدی رسید. این پله های نردبان باید پشت سر هم طی شود تا به پشت بام رسید. یعنی به هدف نهایی زندگی که خداوند برای آفرینش انسان در نظر گرفته است.

نظام طولی، نظام هدف و وسیله یا مقده و ذی المقدمه است. از نظر ملکیان این نظریه دو اشکال عمده دارد. یکی اینکه در نظام طولی باید به یک نقطه نهایی رسید. یعنی همه امور زندگی مطلوب لغیره تلقی می شود برای چیزی که مطلوب لذاته است. به بیان دیگر هم امور زندگی، ارزش وسیله ای دارند برای واقعیتی که ارزش هدفی دارد. به زعم ملکیان چه اشکالی دارد که همه امور زندگی را مطلوب لذاته بدانیم، نه مطلوب لغیره.

اشکال دوم این است که نظام طولی در مقام نظر مطرح است نه در مقام عمل: «هیچ وقت نمی توان آن را به صورت عملی نشان داد، یعنی نمی توانیم بگوییم که کل زندگی من سمت و سویی برای آن دارد. هیچ کس قادر نیست این کار را بکند» (ملکیان، ۱۳۸۵، ص ۲۲۴-۲۲۳).

از نظر وی معنادار بودن زندگی را باید به عنوان یک مجموعه موزاییکی در نظر گرفت هر موزاییک یکی از افعال ارادی اختیاری ماست.

در جایی که بگوییم زندگی من یک مجموعه سنگ فرش موزاییکی است، مجموعه ای است از موزاییکهای کنار هم نهاده شده که هر موزاییک، یک فعل ارادی و اختیاری است و بعد بگوییم، وقتی زندگی من معنادار است که سراغ هر یک از آن موزاییک ها بروم، یا خود آن مطلوب لذاته باشد، یا با یک یا با دو واسطه به یک مطلوب لذاته برسد، اما دیگر بین آنها، نظام طولی برقرار نباشد. هر یک از این موزاییک ها، سرنوشت خاص خود را دارند. من این کار

را کردم، چون خودش مطلوب لذاته بود. سراغ موزاییک بعدی می رویم، باز این کار را کردم، اما این خود مطلوب لذاته نبود، بلکه برای حالت دیگری بود که آن حالت، مطلوب لذاته بود. موزاییک سوم، خود مطلوب لذاته نیست و برای کار دیگری که خود مطلوب لذاته است، نیست، بلکه برای کار دیگری است که آن هم مطلوب لغیره است، برای حالت مطلوب لذاته دیگری.

بالاخره هر کدام از اینها یا بی واسطه یا ده یا بیست واسطه به یک مطلوب لذاته می رسند. اگر زندگی من از این گونه موزاییک ها پر شود، زندگی من معنادار است. خواه جهانی پس از این جهان وجود داشته باشد، یا نه؛ خواه جهانی دارای این جهان، در کار باشد یا نباشد؛ خواه زندگی من جزئی از یک کل بزرگتر باشد، یا نباشد. وقتی زندگی من معنا دارد که هر کاری کنم، یا خود آن کار، مطلوب لذاته باشد، یا با یک یا چند واسطه به یک مطلوب لذاته برسد (همان، ص ۲۲۶).

در تحلیل و نقد مطالب فوق چند نکته را باید یادآور شد.

- آیا زندگی مجموعه ای از افعال اختیاری انسان است یا شامل جهان بینی، آرمانها، حالات و افعال و رویدادهاست؟! چرا باید زندگی انسان را فقط محدود به افعال اختیاری کرد. برخی از امور فوق علت و منشاء افعال اختیاری هستند و لذا نمی توان آنها را نادیده گرفت.

- در این نظریه نیز مانند نظریه کشف، رابطه طولی پذیرفته شده است. مولف به درستی بیان می کند که برخی افعال مطلوب لغیره هستند و نه مطلوب لذاته و مطلوب های لغیره سرانجام باید به مطلوب لذاته برسند. اختلاف اساسی میان دو نظریه این است که آیا برای کل زندگی یک مطلوب لذاته قائل شویم یا تعداد بسیاری.

- ریشه اختلاف دو نظریه را باید در این پرسش جستجو کرد که آیا زندگی یک کل است یا مجموعه ای از اجزاء پراکنده. اینکه زندگی دارای اجزاء گوناگون است و هر یک می تواند دارای هدفی خاص باشد بحثی نیست، اما مسئله این است که آیا نباید زندگی را یک کل در نظر گرفت و هدف همه امور جزئی را در راستای هدف کلی زندگی قرار داد؟

- اشکالی ندارد که هر یک از افعال اختیاری انسان دارای دو هدف باشد. یعنی یک هدف خاص مربوط به خود و در عین حال آن هدف، وسیله ای برای تحقق هدف کلی باشد. در نظریه کشف هر فعل خاصی در عین حال که دارای هدف خاص مورد نظر فاعل است دارای این هدف نهایی هم هست که عبارت است از نیل به قرب ربوبی. همه افعال انسان می تواند دارای این هدف کلی باشد، در عین حال که هدف خاص خود را دنبال می کند. البته هدف شخصی فاعل نباید مغایر با این هدف کلی باشد. هدف کلی شامل همه امور حیات انسان می شود.

- *ملکیان* معتقد است نظریه کشف با نظام طولی سازگار است، اما نظریه جعل با نظام موزاییکی: «نظام طولی فقط با کشف می سازد و نظام موزاییکی با جعل. اما معمولا کسانی که قائل به جعل اند، بیشتر به نظام موزاییکی قائل اند و کسانی که قائل به کشف اند بیشتر به نظام طولی قائل اند» (همان).

- اگر هر فعل اختیاری را به عنوان یک موزاییک تصور کنیم، چه اشکالی دارد که هر موزاییکی دارای هدف خاص خود باشد، اما فاعل، آنها را به گونه ای بچیند که همه آنها دارای یک هدف کلی باشد. با این بیان برخلاف نظر *ملکیان*، نظریه کشف فقط مبتنی بر نظام طولی نیست، بلکه با نظام موزاییکی هم سازگار است. در عین حال که ایشان در نظام موزاییکی هم برای برخی موزاییک ها نظام طولی قائل است.

- اگر بناست که زندگی «یک مجموعه سنگ فرش موزاییکی» به شمار آید، آیا اعتقاد و عدم اعتقاد به جهان دیگر در چینش این سنگ فرش نقشی ندارد؟ و اساسا مگر می شود که زندگی را مجموعه ای از موزاییک هایی تلقی کرد که به راحتی کنار یک دیگر قرار می گیرند، بدون آنکه ارتباطی با یکدیگر داشته باشند؟

- ملاک اینکه یک فعل اختیاری مطلوبیت لغیره دارد یا مطلوبیت ذاتی چیست؟ آیا ملاک کلی وجود دارد یا هر فرد یاید با تشخیص خود، تعیین کند که کدام فعل مطلوبیت لغیره دارد و کدام فعل مطلوبیت ذاتی. آیا اگر برای کل زندگی انسان یک هدف اصلی و نهایی

در نظر گرفته شود تا فرد همه امور زندگی را مقدمه ای برای رسیدن به آن تلقی کند، زندگی و شخصیت او از یک وحدت حقیقی برخوردار نخواهد شد؟

نتیجه گیری

در بحث از معنای زندگی، تحلیل معنا اهمیت بسزایی دارد. اینکه این مفهوم را چگونه تعریف کنیم، در اصل معنای زندگی تأثیر بسزایی دارد. در این مقاله با نقد برخی از دیدگاه‌ها به این نتیجه رسیدیم که مراد از این پرسش که آیا زندگی معنا دارد این است که آیا زندگی ارزش استمرار را دارد یا نه؟ به بیان دیگر آیا زیستن انسان اهمیت دارد یا بیهموده است؟ برای پاسخگویی به این پرسش باید به تفسیر حیات پرداخت زیرا بحث از معنای زندگی فرع بر تفسیر حیات است.

کسی که آفرینش حیات انسان را تصادفی می‌داند، خود باید تصمیم بگیرد که آیا به حیاتش ادامه دهد یا ندهد، اما کسی که منشأ حیات را خدا و اختیار وجود یا عدم حیات را در دست حیات‌آفرین میدانند، نه تنها حیات را معنادار می‌یابد، بلکه باید به دنبال کشف معنای آن نیز باشد. خدا ناباوران، چون اصل حیات را بیهموده می‌دانند، اگر برای بقای حیات خود تصمیم بگیرند به ناگزیر در صدد معنادهی برخواهند آمد، یعنی باید برای آن معنایی را جعل کنند. پذیرش هر یک از دو نظریه کشف و یا جعل معنا آثار بسیاری در نوع و کیفیت زندگی و استمرار حیات می‌گذارد. کسانی هم که در حوزه تفکر دینی نظریه جعل معنا را مطرح می‌کنند، اولاً باید به نقد نظریه رقیب (کشف معنا) بپردازند و حتی به لوازم آن التزام داشته باشند، و ثانیاً تعارضات نظری خود را رفع کنند.

منابع و ماخذ

۱. بیات، محمدرضا؛ دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی؛ دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۰.
۲. جعفری، محمدتقی؛ تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی؛ ج ۷، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۲.
۳. —؛ فلسفه و هدف زندگی؛ موسسه تدوین آثار علامه جعفری، ۱۳۷۹.
۴. کاتینگهام، جان؛ معنای زندگی؛ ترجمه اسماعیل علیخانی؛ انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۲.
۵. کامو، آلبر؛ اسطوره سیزیوف؛ ترجمه مهستی بحرینی؛ انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۳.
۶. ملکیان، مصطفی؛ مشتاقی و مهجوری؛ انتشارات نگاه معاصر، ۱۳۸۵.
۷. نیلسون، کی؛ فلسفه زبانی و معنای زندگی؛ ترجمه محمد آزاده؛ انتشارات نگاه معاصر، ۱۳۹۰.

۸. متز، تدئوس؛ آثار جدید درباره معنای زندگی؛ ترجمه محسن جوادی؛ انتشارات پژوهشگاه علوم اسلامی، ۱۳۸۲.

۹. ولف، سوزان؛ «معنای زندگی»؛ ترجمه مصطفی ملکیان؛ مجله نقد و نظر، ش ۳۰-۲۹، ۱۳۸۲.

۱۰. ویتگنشتاین، لودویک؛ رساله منطقی فلسفی؛ ترجمه شمس‌الدین ادیب سلطانی؛ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.

11. Alan, Gewirth; self-fulfillment; princeton university press, 1998.

12. Edwards, Poul; “Meaning and Value of Life”; The encyclopedia of philosophy, ed: poul Edwards, 1967.

۱۲۴

دین

پاییز ۱۳۹۵ / شماره ۶۷ / عبدالله نصری